

تشکل های مذهبی: مجالس روضه خوانی به روایت تاج واعظ

محمود طاهر احمدی(*)

منبع: فصلنامه تاریخ اسلام، شماره ۸

روضه خوانی و انعقاد مجالس روضه میان شیعیان ایران از جایگاه خاصی برخوردار است که در روزگار حکمرانی قاجاریان و به ویژه دوران زمامداری ناصرالدین شاه رونق به سزایی یافت و بیش از پیش مرسوم شد. از اوان مشروطیت بر اثر آشنایی با افکار نو و توجه بیشتر به امور سیاسی و اجتماعی از درون مجالس روضه خوانی، تشکل های مذهبی - سیاسی شکفته شد و پس از وقایع شهریور ۱۳۲۰ به بار نشست. با این همه به نقش اجتماعی روضه خوان ها و واعظان که مجری مجالس روضه خوانی بوده و با عامه مردم ارتباط تنگاتنگ داشته اند کمتر توجه شده است. در این نوشتار کوشش شده با سیری در کتاب دره التاج و مرقاه المعراج، تألیف یکی از روضه خوانان بنام، ضمن آشنایی با آرا و افکار مولف، تصویری از مجالس روضه خوانی ارائه گردد.

واژه های کلیدی: هیات های مذهبی، مجالس روضه خوانی، تشکل های مذهبی - سیاسی، عزاداری، تاج الواعظین نیشابوری، تعزیه، دره التاج و مرقاه المعراج

در بررسی دگرگونی های سیاسی - اجتماعی متأثر از اندیشه دینی، در تاریخ معاصر ایران از نضت مشروطه خواهی تا پیروزی انقلاب اسلامی، کمابیش به نقش مراجع تقلید و عالمان طراز اول دین توجه درخور شده است. در این میان سهم واعظان و روضه خوانان که در سلسله مراتب روحانیون شیعه در رتبه فروتری قرار دارند و همواره با توده های مردم ارتباط عینی و پیوسته داشته اند، هنوز به درستی دانسته نیست. البته می توان با پذیرش اصل فضیلت گریه بر مصایب خاندان پیغمبر(ص) و اعتقاد به پاداش اخروی فراوانی که از این راه نصیب ذاکران و گریه کنندگان بر شهیدان کربلا می شود، به تأیید روضه خوانی و تکریم روضه خوانان پرداخت؛ ولی چنین رویکردی، تبیین عملکرد اجتماعی مجالس روضه و مجریان اصلی آن، یعنی واعظان و روضه خوانان را در بر نخواهد داشت.

اهمیت پرداختن به نقش اجتماعی مجالس روضه خوانی از آن روست که از اوان طرح اندیشه مشروطیت در ایران بر اثر برداشت های نو از متون اسلامی و فعالیت بطیء روشنفکران مذهبی طی يك فرایند نه چندان ساده از درون مجالس سنتی روضه، محافل وعظ و خطابه ای دیگر سرزد و به تدریج ریشه دواند که میوه آن پس از شهریور ۱۳۲۰، به صورت تشکل هایی که هیات های مذهبی صنفی یا محلی بود - و پیشینه آن به دوره صفویه می رسید - جلوه گر شد. پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و به ویژه از آغاز دهه ۱۳۴۰، شمار این گونه هیات ها روبه فزونی گذاشت و بعضا انجمن های اسلامی را در دل خود پروراند. شماری از این انجمن ها که در میان اصناف و پیشه وران بازار و محافل دانشآموزی و دانشجویی برآمدند و بالیدند، به مثابه نهادهایی مدنی و با حفظ هویت مذهبی خود به فعالیت سیاسی دست یازیدند و اسلام سیاسی - انقلابی نیم سده اخیر را شکل دادند. چگونگی استحاله مجالس روضه و وعظ را که از سنت معمول گسستند و به

محافل مذهبی - سیاسی تبدیل شدند، باید در پیدایش جریان روشنفکری مذهبی اواخر عهد قاجاریه جست و جو کرد و رد آن را در دوران حکومت پهلوی پی گرفت.

اما این که روضه و روضه خوانی از چه هنگام و چگونه از جمله شعایر رسمی مذهب شیعه گردید و به خصوص در ایران ارزش فراوان یافت، موضوع این بررسی نیست. کوتاه آن که در این باره، حاجی میرزا حسین نوری (۱۲۵۰ ق = ۱۲۱۳ ش / ۱۳۲۰ ق = ۱۲۸۲ ش)، عالم ومحدث بزرگ شیعی در مقدمه کتاب لولو و مرجان، پس از بیان چگونگی مرثیه سرایی در روزگار ائمه (علیهم السلام) می نویسد:

((این صنف از مومنین [روضه خوان ها] اسمی مخصوص نداشتند تا ... ملاحسین کاشفی [وفات ۹۰۶ یا ۹۱۰ ق] کتاب روضه الشهدا را تألیف نمود)).

پس از آن ((مردم رغبت نمودند در خواندن آن کتاب در مجالس مصیبت و به جهت فصاحت و اغلاق آن کتاب، هر کس از عهده خواندن آن بر نمآمد، بلکه اشخاص مخصوصه بودند که آن را درست آموخته، در مجالس تعزیه داری می خواندند و ایشان معروف شدند به روضه خوان؛ یعنی خواننده کتاب روضه الشهدا. پس از آن کم کم از آن کتاب به کتاب دیگر انتقال نمودند و از آن به خواندن از حفظ و آن اسم اول برایشان ماند و کار این طایفه اندک اندک بالا گرفت و برای اصل مقصد که گریانیدن باشد، مقدماتی پیدا شد از قصص و حکایات و ... و فنی شد مخصوص و ممتاز و کار ترقی آن به آن جا رسید که یکی از علمای اعلام می فرمود در مقام مطایبه و مزاج که: در این اعصار روضه خوانی داخل در علوم شده و علمی شده مخصوص که باید در تعریف آن گفت: علم بیحس فیه عن عوارض اجسادالشهدا و ما يتعلق بها)). ((۱) روضه علمی است که درباره عوارض اجساد شهیدان و آن چه به آن وابسته است، بحث می کند).

عصری که در نقل حاجی نوری، کار ترقی روضه خوان ها بدان جا رسید که روضه در زمره علوم قرار گرفت و عبدالله مستوفی نیز از آداب و رسوم اجرای روضه هایش توصیفی دل انگیز ارائه داده است، عصر فرمانروایی ناصرالدین شاه بود. گزارش مستوفی راجع به روضه و روضه خوانی حاکی از آن است که در آن هنگام روضه خوان ها دو صنف بوده اند:

((یکی واعظین که بعد از خطبه افتتاحیه و طرح کردن یکی از آیات قرآن، وارد تحقیق در اطراف آیه شده و با ذکر امثال و حکم، مطالب عالی اخلاقی و مذهبی را تشریح و توضیح و با ذکر اشعار مناسب، مطالب را دلنشین کرده و در آخر هم مقداری ذکر مصیبت نموده، منبر خود را به دعای شاه اسلام و عموم مسلمانان و صاحب خانه ختم می کردند.

دسته دیگر، روضه خوان به معنی اخص بودند که منبر را با سلام بر سیدالشهدا شروع و بلافاصله وارد ذکر مصیبت شده و به قدر ده دقیقه، نظم و نثر به هم مخلوط کرده و در آخر، باز هم منبر را به دعای سابق الذکر ختم می نمودند.

برای واعظین، سواد و برای ذاکرین، آواز از لوازم بود. حتی ذاکرین هم اکثر مردمان با سواد بودند و از عهده موعظه بر مآمدند)). ((۲))

مستوفی ورود افراد بی سواد بآواز را به این صنف از هنگامی می داند که روضه خوانی از روی کتاب اسرارالشهدا ملا آقای دربندی و کتاب جوهری رواج یافت. ((۳))

رونق مجالس روضه و گرمی کار روضه خوان ها در زمان ناصرالدین شاه به حدی بود که محمدحسن خان اعتمادالسلطنه، نذر کرده بود که همه ساله در شب عاشورا، چهل منبر روضه رود. ((۴)) جالب آن که در محرم سال ۱۳۰۰ ق، سیزده منبر از چهل منبر معهود، در پامنار و در منزل اعیان و علما برپا شده بود. به نظر می رسد، اعتمادالسلطنه به مجالس گروه های فرودست جامعه پای ننهاد و آن ها را به شمار نیاورده

است. شاه نیز به هنگام ماه محرم، تشکیل مجلس روضه و شرکت در آن را فرض خود می دانست و حتی در گشت و گذارهای بی شمارش به گوشه و کنار کشور آن را ترك نمی کرد. (۵))

به این ترتیب، در فرهنگ شفاهی ایران از زمان رواج کتاب روضه الشهدا تا دوران همه گیر شدن رسانه های عمومی، روضه از جمله متداول ترین و کارآمدترین وسایل آموزش آموزه های دین به عامه خلق بوده است. در حقیقت، روضه بخشی از ادب دینی است که در قالب شعر و کلام موزون، حدیث سوگ امام حسین (ع) را باز می گوید و روضه خوان یاد آن ماتم را به ویژه در ایام سوگواری ماه محرم، در احساس عزاداران زنده می کند و در تلطیف احساسات مذهبی آن ها می کوشد.

از دیرباز رسم چنین بود که گاه کسانی از روضه خوان ها، روضه های خود را می نوشتند و به شکل کتاب در دسترس دیگران قرار می دادند. جمعآوری و بررسی روضه های مکتوب و ضبط روضه های شفاهی، مهم ترین ابزاری است که در شناخت کارکرد اجتماعی روضه و روضه خوان به کار می آید. در میان کتاب هایی که روضه خوان ها نوشته اند، یکی از بهترین آن ها، کتابی است باقی مانده از دوران نزدیک به مشروطه، با نام دره التاج و مرقاه المعراج که سیر کوتاهی در آن به روشن شدن موضوع این نوشتار کمک شایانی خواهد کرد.

حاج میرزا محسن نیشابوری (۱۲۶۴ ق = ۱۲۲۷ ش / حدود ۱۳۴۲ ق = ۱۳۰۳ ش) ملقب به تاج الواعظین و متخلص به تاج واعظ، مولف دره التاج، (۶)) پس از گذشت شش ماه از آغاز تالیف کتاب در واپسین جمعه ذیحجه سال ۱۳۲۰ ق = ۱۲۸۳ ش، آن را به پایان رساند. چهار سال بعد، یعنی در ۳ صفر ۱۳۲۴ = ۲ اردیبهشت ۱۲۸۵، دره التاج را در قطع رحلی و با ۳۶۳ صفحه به همراه فهرست مطالب در بادکوبه به چاپ رساند. دره التاج در عین حال مجموعه ای است مشتمل بر سرگذشت مولف و مطالبی به نظم و نثر درباره توحید و نعت پیامبر (ص) و امامان شیعه و مرثی آن نفوس شریف و ذکر واقعه کربلا از هنگام خروج امام حسین (ع) از مدینه تا اسارت خاندانش به همراه حکایات و اندرزهایی برای تربیت اخلاقی مردمان. بخشی از آن نیز حاوی چیستان و اورداد و اذکار و طلسمات و ختوم است و به قول مولف:

((مجموعه ای است از برای اهل ارض. هر کس هر چه خواست بهره مند خواهد گردید)). [ص ۲]

آگاهی ما از زندگی تاج واعظ اندک است. آن چه را که می دانیم، بیشتر از همین کتاب برگرفته ایم. میرزا محسن در خانواده ای زاده شد که نیاکانش همه اهل منبر بودند. از چگونگی دانش اندوزی و میزان تحصیل او آگاهی درستی نداریم. از کتابش برمی آید، شاعری بود خوش ذوق و نویسنده ای با نثری پخته. با ادب عرب و تفسیر قرآن و حدیث نیز آشنا بود. افزون بر فلسفه و عرفان، در ادب فارسی به ویژه موسیقی، تبحری تمام داشت. روی جلد دره التاج با القابی نه چندان نادرست، او را چنین وصف کرده اند:

((العالم الكامل و إجل الافاضل، إفتح المتكلمين في البيان و إملح الواعظين لتبيان و اكمل المحدثين بين الانام و إفضل المحققين في الاسلام)). (دانشمند کامل و بزرگواریترین فاضلان و زیانآورترین سخنوران در شرح و بیان و با نمک ترین واعظان در روشن کردن [مطالب] و کامل ترین روایت کننده اخبار در میان آفریدگان و فاضل ترین محققان در اسلام).

در موسیقی به لحاظ آگاهی از ردیف و آواز به مقام استادی رسید. اهل موسیقی او را هنرمندی بزرگ می دانند. (۷)) در آواز تحریرهای زیبایی مخصوص به خود داشت. (۸)) در ردیف مروی صلحی گوشه ای به نام گیلکی حاجی تاج و يك مثنوی در اصفهان، منسوب به اوست. (۹)) دکتر ساسان سپنتا که صدای تاج واعظ را از استوانه های حافظالاصوات (۱۰)) استخراج کرده، این ویژگی ها را برای آن برشمرده است:

خرده تحریرهای مناسب بر مصوبات شعری، مکث های مطبوع بین بعضی بندهای سخن، ادا کردن کلام غیر

منظوم به صورت آهنگین و استوار بودن طنین گفتارش بر مینای یکی از گوشه های ردیف موسیقی. ((۱۱))
لحن آوازش چنان بود که هنگام خواندن، همگان را مجذوب صدای دلنشین خود می کرد. گویند: مردمان به قدری مجذوب و شیفته آواز وی بودند که وقتی از منبر فرود مآمد، بیشتر حاضران بر می خاستند تا خود را به مجلسی برسانند که او می بایست روضه ای دیگر در آن جا بخواند. ((۱۲)) درباره تأثیر مجلس روضه و آواز دلنواز او، داستان ها نقل کرده اند. از جمله:

جمعی از دوستان تاج، مجلس بزمی در باغ سالاریه رشت به پا کرده بودند. از اتفاق، تاج واعظ هم گذارش بدان جا افتاد و چون دوستان را در آن حال دید، ضرب را به دست گرفت و با آوایی چنان دلنشین، شعر مصیبت خواند که همه را شیدای خود کرد. سپس با آهنگی مناسب و اشعاری جان گداز، چگونگی بردن خاندان پیغمبر امجد(ص) را از کربلا به شام به گونه ای دلکش ادا نمود که همه به گریه افتادند و مجلس سرور و شادی محفل عزاداران مانند شد. ((۱۳))

تاج واعظ، سخن دان و موقع شناس بود. يك بار گفته بود:
بیشتر شنوندگان وعظ، نادان هستند و از سخنان واعظ چیزی در نمی یابند؛ زیرا اهل منبر بیشتر فضل می فروشند و به زبان مردم سخن نمی گویند.

آن گاه شرط بسته بود روی منبر اباطیلی به هم بیافد و کلماتی مهمل را چنان با آواز خوش بسراید که کسی به بی معنی بودن آن پی نبرد. پس از آن چنین کرد و شرط را برد. شادروان روح الله خالقی، نوشته است: در این جا هم، آواز خوش تاج، سبب پیروزی او گردید. ((۱۴))

با این مایه از هنر همواره خود را نوکر امام حسین(ع) می دانست و از واپسین سخنانش در حال احتضار، این جمله بود که آن را بر زبان می راند:

((ای حسین بن علی، آقا! يك عمر نوکری کردم؛ يك آن، آقایی کن)). ((۱۵))

براساس آن چه تاج واعظ در زندگی نامه خود نوشته خویش در دره التاج آورده است:
در پانزده سالگی با پدر به نجف رفت. چندی بعد، پدر در همان جا به سرای دیگر شتافت. میرزامحسن، آهنگ کربلا کرد و با مادرش بدان سو رهسپار شد. گویا در این هنگام زندگی را با دشواری می گذراند و از مرده ریگ پدر بهره ای جز اندوه در دست نداشت.

میراث غم، آن چه را که او داشت

يك تخم به مزرع دلم کاشت

یعنی که هر آن که او حسینی است

باید به غم و محن کند زیست

[ص ۵]

چندی پس از اقامت در کربلا که زمانش بر ما معلوم نیست، با مادر عازم مکه شد و حج گذارد. در بیست سالگی به مشهد رفت و شش سال در آن جا ماندگار شد. شاید همان جا تحصیل خود را به انجام رساند. در بیست سالگی به تبریز رفت و به سببی که خود اشارتی به آن کرده است، به سیر در آفاق متمایل گشت:

گفتم به خود، از چه مانده ای پست

کن سیر هر آن چه در جهان هست

تا قدر تو را همه شناسند

دل داده شوند و دل بیازند

حیف است که چون تو مرد عارف

بی بهره بماند از ذخارف

[ص ۵]

از این رو دوباره به کربلا رفت. سپس از راه دریا وارد بوشهر شد و از آن جا به شیراز و اصفهان پای نهاد و با دختری از خانواده صدر ازدواج کرد. سپس بر آن شد تا از راه ورود به دربار و نزدیکی به ناصرالدین شاه آوازه صدا و منبرش را به همه جا برساند. برای همین در ماه محرم به آهنگ تهران، اصفهان را پشت سر گذاشت و توانست ظهر روز تاسوعا خود را به تکیه دولت برساند و به انواع وسایل، مستخدمان تکیه را راضی کند تا اجازه دهند پس از همه روضه خوان ها به منبر رود و يك دقیقه بیش نخواند. وقتی روی منبر جای گرفت، شاه و بزرگان قوم از این که آخوندی ناشناخته و ناخوانده به منبر برشده است، متغیر و متعجب شدند. از آن سو تاج، بی هیچ مقدمه و معطلی، فقط این بیت را در دستگاه شور با آهنگی بسیار خوش و گیرا خواند:

فردا به باغ، وعده آن سرو قامت است
پاران حذر کنید که فردا قیامت است
از آهنگ خوش خود، طرفه غوغایی برانگیخت و شاه را فریفته خود ساخت. از آن پس، در تهران به آوازه رسید و بنام شد. ((۱۶)) خود در این باره گفته است:

از دست قضا، سمنند اقبال

پی گشت و به ری شدم در آن سال

ز الطاف شه شهید و اعیان

مقبول شده به شهر تهران

[ص ۲]

پس از پایان مراسم سوگواری محرم به مشهد رفت و چندی بعد دوباره به تهران بازگشت. ورود او به پایتخت، با جنبش تنباکو همزمان شد. (۱۳۰۹ ق)

تاج، ضمن اشاره به این رخداد، نظر خود را درباب آن بیان کرده است. به باور او، همواره دستی غیبی سرزمین اسلام را از گزند حوادث سهمناک مصون نگاه می دارد. از این ابراز نظر، رای او را در چگونگی مدیریت جامعه می توان دریافت:

آن که گوید صاحب ایران کجاست

کاش بودی تا بدیدی در چه جاست

دست غیبی زد چنان بر خارجی

که نه اجزا ماند و نه شخص رچی ((۱۷))

هر زمان کین شرع را آید عدو

دست غیبی زخم او سازد رفو

آفرین بر همت نواب شرع

آن نگه دارندگان اصل و فرع

خاصه فخرالاتقیا فی الزمن

اعلم العباد، حاج میرزا حسن ((۱۸))

يك تن کامل به وقت گیر و دار

بهتر از همدستی پانصد هزار

گرنبودی دست غیب و ذوالفقار

می ندانم چون شدی انجام کار

[ص ۹]

پس از واقعه دخانیه، بیماری وبا در تهران همه گیر شد. (۱۳۱۰ ق = ۱۲۷۲ ش). ((۱۹)) تاج در هشتم محرم در رکاب ((نایب شاهنشاه گردون سریر)) یعنی شاهزاده کامران میرزا به بیرون شهر رفت. از آن پس پیوسته به مسافرت پرداخت و از راه انزلی به بادکوبه و تفلیس و باتوم و ترابوزان و اسلامبول رهسپار شد. گویا در این گشت و گذار، با اندیشه های نو و دانش های جدید آشنایی پیدا کرد و به مفهوم وطن پی برد. از مقایسه آن شهرها و آداب مردمانش با آن چه درون کشور می گذشت، ذهنی نقاد یافت. دور نیست که بتوان او را با اندکی تسامح از جمله هواخواهان نهضت نوگرایی و نخواستی در ایران به شمار آورد. به ایران و آن چه امروز منافع ملی اش می خوانیم توجه خاص داشت. بیگانه ستیز بود و آشکارا به استقلال و منافع ایران می اندیشید. سفارش می کرد:

((تا می توانی از ماکول و ملیوس مملکت خود بیوش و بنوش، چرا که چیزی که از وطن خود انسان عمل مآید، خوش تر است؛ و دیگر این که اجناس جای دیگر رواج نمی گیرد و ملک خود آباد خواهد گردید و کمال ظلم است که ملک خود را خراب ساخته، به آبادی ملک اجنبی بپردازی ...)).

تاج واعظ! معنی حب الوطن هم این بود
هر که دلسوز وطن شد، لایق تحسین بود

[ص ۱۷۹ - ۱۸۰]

به درگاه خدا دعا می کرد:

خلق ایران را وطن پرور نما

عدل خواه و معدلت گستر نما

در وصیت نامه اش از بازماندگان خواست:

((کفن او را از کرباس وطن قرار دهند)).

با وجود این به مدرسه دارالفنون که بنیانش برای ترقی ایران بود، اعتقاد نداشت و معتقد بود آموزش های آن به کار ایران نمآید. به دانش آموختگان آن مدرسه طعنه می زد و آن ها را به انجام دادن ناشایست متهم می کرد. ((۲۰)) با این که تا اندازه ای با علوم جدید آشنایی پیدا کرده بود، ولی آن را برای تبیین حوادث طبیعی کافی نمی دانست. این را می توان در سببی که برای شیوع بیماری وبا بیان کرده است، دریافت.

کس ندانست این عذاب و این نکال

از چه آمد، خلق را بشکست بال

در طبیعی، اعتقاد دیگر است

لیک او، در اعتقادش ابتر است

کز عفونت می شود کرمی پدید

هم کند تولید مکروب عدید

جمله در جو هوا رقصان شوند

داخل اندر جوف هر انسان شوند

هم چنین در زلزله، گویند این

که نباشد جز بخارات زمین

هر کجا حبس بخار آن جا شود

هم بلرزد، هم زمین، لرزان شود

من ندانم غیر قهر ذوالجلال

.....

که دهد بر خلق وحشی، گوشمال
به باور او، علم از آن رو ایتر است که هر دانش ((هادی راه نجات)) نیست و فقط ((این شرافت بهر يك علم است، نی مجموع آن)) و آن دانش رهنما هم ((علم فقه خالق اکبر)) است و دیگر هیچ! با وجود این، برای پیشگیری از بیماری به مردم سفارش می کند مقررات بهداشتی را به کار بندند و مثلاً از حمام های عمومی که محل تولید بیماری و آلودگی است، دوری گزینند.
((تا می توانی از رفتن [به] حمام های عمومی خود را بازدار، به واسطه این که تولید امراض متعدده می کند. اگر بتوانی کوزه آبی سرریخته در میان خزانه ببند [و] در وقت بیرون آمدن خود را طاهر کن، یعنی بدن را از آن آب شست و شو بده و بیرون بیا)).
تاج واعظ! ام الامراض است حمام عجم
شخص پاك از عیب آن حمام گیرد صد سقم
پر بود آبش زشاش خلق و چرك زخم ها
كرمك حمام هایش هر یکی، يك ازدها
[ص ۱۷۹]

به نکته ای که می توان آن را بی تفاوتی مدنی نامید، اشاره ای شگفت دارد. توصیه اش که برگرفته از تجارب شخصی است، ناامیدباش را از پیرایش و اصلاح عقاید قوم نمایان می سازد:
((هر موهومی که در خلق بینی، ایراد مگیر و سرزنش مکن، بلکه مصدق آن ها باش؛ چرا که بر خلاف جمهور حرفی زدی، اسباب خود را فراهم می کنی. شخص واحد با جمعی نمی تواند طرف شود و از پیش برد، مگر این که قوه پیغمبری داشته باشد و هذا محال)). [ص ۱۷۵] اما خود، آن چه از آداب و عادات عامه را که ناروا و منکر می دانست، بی محابا نفی می کرد و به آن می تاخت:
((در نه سالگی دختر به شوهر مده و کار پاکان را قیاس از خود مگیر. زنی در دنیا فاطمه (ع) نخواهد شد. پیغمبر هم در این سن حکم نفرموده. باید دست چپ و راست را تمیز دهد یا خیر؟ ... تزویج علی و فاطمه هم محض تاکید تناکح بود و رفع رسوم جاهلیت [ص ۱۷۶-۱۷۷].
((هیچ وقت به جهت حمل جنازه خودت وصیت مکن به اماکن مقدسه ... بعد از مردن حمل جنازه تو اسباب اذیت زنده هاست. وانگهی در صورتی که سعید باشی، ملك نقاله می برد. لازم به حمل مکاری نخواهد بود. فرق ملك نقاله با مکاری، این است که ملك نقاله چنان می برد که جسد تعفن نمی کند [ص ۱۷۹].
با خرافات سر ستیز داشت و آن ها را بر نمی تابید:
((گویند که آهوان [منطقه] ((دشت آهوان)) در امانند و مردم جرأت صید ندارند. چون امام (ع) در آن منزل ضامن آهو شده و صید هم رها کرده و رفته و باز آمده. سفری در آن جا منزل کردم. گوشت شکاری دیدم. پرسیدم از کجاست؟ گفتند: از فلان صحراست. گفتم: مگر این جا شکار نمی کنند و به کار نمی برند. گفتند: نه صید صیاد ثمر دارد، نه گلوله اثر. این آیه به خاطر رسید:
((قل من حرم زینه الله التي إخرج لعباده والطيبات من الرزق؛ [ص ۱۷۱] پیامبر بگو: زیورهای را خدا برای بندگانش پدید آورده و نیز روزهای پاکیزه را چه کسی حرام گردانیده؟! چگونه می شود امام (ع) مباحی را حرام فرماید؟! و نتوانستم چهل او را به علم بدل نمایم [ص ۱۴۵].
درباره باورهای مردم به سمنو و آداب پختن آن می نویسد:
((پختن سمنو ترتیبی دارد. به این معنی که زن ها در يك محل جمع می شوند، وقتی که کفگیر زیاد زدند، آن وقت سر دیگ را می بندند و چراغی هم روشن می کنند ... می گویند فاطمه زهرا (ع) مآید و دست خود را روی آن سمنو می گذارد و علامت پنج انگشت ایشان در صبح آشکار می شود. خاطر دارم هنگام صیابت در

نیشابور بودم. در خانه ای سمنو ساخته به همان ترتیب انتظار کشیده بودند. از قضای اتفاق موشی به سراغ دیگ رفته و در دیگ افتاده بود. صبح را که رفته و این قضیه را دیدند، صاحب خانه را شماتت بسیار نموده که مال تو حرام بوده. بیچاره بدنام شد و گویند تا مدت عمر سمنو نساخت و آن ها الان به طایفه موش معروفند... دفعه دیگر از میان دیگ سمنو، تسبیحی یافته و گفتند: مال فاطمه زهراست. حالیه هر کس می خواهد سمنو بسازد می روند، تسبیح را از آن خانه گرفته، در میان دیگ می اندازند و صاحب تسبیح هم از سمنو حقی دارد که به جهت او می فرستند. [ص ۴۹]

تلاش می کرد معنی و مفهوم درست بعضی از واژه ها را از دیدگاه خود به مردم بفهماند و نادرستی ها را از اذهان بشوید:

((یکی از صفات مستحسنه غیرت است، اما باید بدانی که غیرت را در چه مورد استعمال کنی، یعنی راضی مشو که بیچاره ای به فقر بگذراند و تو در نعمت باشی یا این که کسی مظلوم باشد و او را خلاصی ندهی یا کسی به خیانت به عرض کسی و مال کسی و عیال کسی نظر داشته باشد و تو اغماض کنی، بلکه معنی غیرت دفع ظلم است و دستگیر [ی] بیچاره است و ادای دین مقروض بی استطاعت است. چه بسیار اشخاصی که به يك حرفی منافی ناموس و شرف او بنموده [اند] یا خود را کشته و یا طرف مقابل را، و این اطوار، عین جهل جهال است و در شرع مذموم)).

تاج واعظ! رنج ها بردی ز جهل جاهلان

همچه ختم المرسلین ز اطوار جهال زمان

[ص ۱۶۹]

پیداست این گونه برداشت ها از منابع فرهنگی را از تفقه در دین و آشنایی با مفاهیم نو به دست آورده بود. خود را چنان که می نمایاند، از بند تقلید رها کرده بود و حتی درباب ایمان مذهبی سفارش می کرد: ((از روی تحقیق معتقد به کیشی باش، که تقلید را بنیادی نیست... دستور شرع مقدس هم همین است که اصول دین باید اجتهادی باشد. تقلید در فروع دین است...)). [ص ۱۳۶]

تاج واعظ، تمایلات شدید عرفانی داشت. درویش و صوفی را ستایش می کرد و عارفان را ((مرآت آگاهی حق)) می دانست. از اشعار عطار، مولوی، حافظ و شیخ محمود شبستری تا آن جا که ضرورت می دید، نقل می کرد. به فتوحات مکيه محیی الدین عربی نظر داشت و او را ((رئیس المکاشفین)) می خواند.

اصطلاحات صوفیان را شرح کرده و درباره سیر و مقاماتش، ریاضت و آثارش، عشق و درجانش و سماع و انواعش قلم زده و از قطب و رجال الغیب سخن به میان آورده است. وقتی از نماز و روزه و حج و زکات و طهارت سخن می گوید، گویی آموزه های ابوحامد غزالی را در این خصوص تکرار می کند. نظریات معتدلش درباره بعضی از احکام شرع که در پاره هایی از کتابش نمایان است، بیشتر متأثر از همین گرایش عرفانی اوست. از صفحه ۱۸۵ تا ۳۲۹ دره التاج، مجموعه ای است که سی مقاله در توحید را در بر می گیرد. مقاله ها که نشان می دهد مولفش فلسفه می دانسته، با اشعاری که عموماً از مثنوی مولوی انتخاب شده است، آغاز می شود و با اشعاری از سروده های مولف به انجام می رسد. مضمون مقاله ها مطالبی است فلسفی و عرفانی با نقل شماری از اخبار و احادیث. تاج در فلسفه بیشتر به اسفار ملاصدرا نظر داشت، ولی از آرای علمای نزدیک به عصر خود، همچون شیخ احمد احسایی و حاج ملاهادی سبزواری نیز غافل نبود.

در عالم سیاست با شاه ستیزی نداشت و بر این باور بود که پادشاهان ((مظهر شاهی حق)) هستند. تاج خود را پرورده احسان ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه می دانست و هر دو را مدح می کرد. در سیر و گردش خود وقتی به بادکوبه رسید، شهر را ((اندر حزن و غم)) دید و چون به او گفتند ((رضای کم ززن)) ((۲۲))

... شاه را مات)) کرده است, دو دست خود را ((از درد و غم برسر)) زد و در فقدان آن ((شاه محتشم)) به سوگ نشست. تصویری که از عزاداری ایرانیان ساکن بادکوبه در مرگ ناصرالدین شاه ترسیم کرده, جالب و در عین حال عبرتآموز است; زیرا بیشتر ایرانیان ساکن در شهرهای قفقاز کسانی بودند که از جور و ستم حکام ایرانی به آن سامان پناه برده بودند. ((۲۳))

شورشى در بادکوبه شد پدید
که کسى اندر جهان مثلش ندید
شیعیان چون روز عاشورا تمام
سینه زن گردیده اند از خاص و عام
قونسلى, آن جا مجلسى برپا نمود
جمع شد در وی ز ایران هر که بود
بعد ختم مجلس شاه شهید
برشدم بر منبر و دادم نوید
که دگر بر ما ماضى افسوس چند
هست ایران از مظفر سربلند
حق همى داند که این شاه رئوف
از پدر بهتر بود بر ما عطوف
پس بود افسوس بر این های و هوی
آب رفته باز مى ناید به جوی
پس نمودم روبه جمع غمزده
گفتم ای حزار این ماتمکده
هر یکى يك ختم قرآن از شما
هدیه سازد بر روان شاه ما
چون که او حق بر تمام شیعه داشت
بهر امنیت بسی همت گماشت
بعد گفتم: ای گروه مومنان!
شه اگر نبود, کجا یابید امان؟!
ملك بى شه, هست جسم بى روان
تن به جان جنید, تو قدر جان بدان
ملك بى شه نیستش پابندگی
مرد بى سر کی نماید زندگی؟!]

تاج واعظ در پندی ایهام دار که در ضمن, دیدگاهش را درباره رابطه دولت و مردم نیز بیان می کند, می نویسد:

((هیچ وقت بر زبان اسم ملك و دولت و سلطنت جاری مساز, اگر چه القاب خلق باشد از قبیل مختارالسلطنه و ... فورا از برای تو اسباب زحمت فراهم خواهد گردید, چون رعیت را حقى بر امور دولتی نیست, ولی دولت را بر رعیت حقوق بسیار است. اگر هم خیر دولت را بگویی, به خرج نمی رود, جز این که از برای خود اسباب زحمت فراهم می کنی. اگر از ثروت کسى بخواهی مدح کنی, مگو صاحب دولت است, [بگو] صاحب مابه است. ((ص [۱۷۰

در پندی دیگر که چهره دیو مهیب خودسری را نمایان می سازد با طنزی تلخ گوشزد می کند:
(با اهل دیوان اعلی طرف نشوید، چرا که اختیار قانون به دست آن هاست. به هر قسم بخواهند، حکم خواهند کرد و احدی هم حق چون و چرا ندارد. اگر فراشی بی جهت کسی را اذیت کند، گویند: هر چه کرده به حق کرده و خلق هم با شما مدعی خواهند گردید که فراش دیوان هرگز بی حساب نمی گوید و بی حساب کسی را اذیت نمی کند)).

سرانجام در بیان ادب مراوده مردم با حکومت، به نظر می رسد در چارچوب مفاهیم سنتی، نسبت مردم با حاکمیت را یکسره در ادای تکلیف می بیند و اندرز می دهد:
(اولا با حکومت آمد و شد نکنید. در صورتی که مجبور شدید و شما را بردند، در کمال ادب باشید و تعظیم کنید، مبدا قسمی کنید که خلاف میل حکومت باشد ... اگر از چشم حکومت افتادید، از چشم خلق هم خواهید افتاد ...).

تاج واعظ! حرمت حکام از حق آمده
میل حاکم نزد مردم، حق مطلق آمده
تاج واعظ، خود واعظ بود و روضه خوان و بهتر از هر کس به خلق و خو و منش این صنف آگاه. این است که بیشترین انتقادهایش به این قوم و آن دسته از مراسم و مناسکی است که متولی و مجربش روضه خوان ها بوده اند. در وصیت به پسرش سفارش می کند که راه او را پیش نگیرد و بی گفت و گو ((تارک منبر شود))، زیرا واعظ دو نوع اند: یا اول نمره اند یا نمره آخر را دارند. آن جماعتی که نمره آخر را دارند، به هیچ جا راه ندارند. اما نمره اولی ها علاوه بر این که محسود همکاران و نادانان می شوند، به آفات شهرت نیز گرفتار خواهند شد و خلوص را از دست خواهند داد.

حاصل مطلب که خلوص عمل
نیست در این کار به جز از دغل

[ص ۲۱]

مرثیه خوانی را سنتی نیکو می دانست، ولی افسوس می خورد که ((این امر عظیم به کذب و ریا)) آلوده شده است. به چگونگی انجام مراسم سوگواری و تعزیه خوانی نگرشی انتقادی داشت و تباهی سه رکن اصلی تشکیل مجالس روضه و تعزیه، یعنی روضه خوان، شنونده و بانی یا صاحب خانه و صاحب مجلس را بی پرده پوشی نمایان می ساخت.

ماه محرم آمد، هنگام عیش و عشرت
ای شیعیان خالص! یک ذره ای مروت
هر روز بر دل شه، چندین هزار پیکان
از افترا و بهتان، آید ز ظلم امت
نصف تن شه دین، مجروح زاهل منبر
نصف دگر در آذر، از خلق بی حمیت
شه کشته بهر دین شد، نی بهر خلد و کوثر
بازبچه خلائق، گردیده این سعادت
در تکیه رو نظر کن، بر زینب و دو من ریش
وانگه عروس قاسم با بیضتین و سبلیت
حر شهید را بینی، در سن بیست ساله
طفل رضیع بنگر، با چار ذرع قامت

آید یزید ملعون، با قابلی و منقل
پشت سر، آبداری با چند شیشه شربت
نقاره خانه اش را اندر جلو بکوبند
با دستگاه ماهور، تصنیف های تبت
بر سر مخالفین را عمامه های ترمه
از شال های کرمان، ای وای از این حماقت
از آن طرف ابوالفضل، با چکمه و کله خود
بر فرق، بر طاووس، کاین باشد از شجاعت
در این جا، تاج واعظ از چند تعزیه که خود شاهد اجرایشان بود و نمایش آن ها به رسوایی و فضحیت کشیده
شد، ((۲۴)) مطالبی نقل می کند که بازگویی آن ها در این سطور خالی از دل آزاری نیست. از آن میان
ملایم ترین شان چنین است.

دیدم علی اکبر در دست راست شمشیر
دست چپش به شیپور، نزدیک شهر تربت
گفتم: که این چه رسم است، شیپورچی مگر نیست
گفتند این دو کاره است، گیرد دو حق زحمت
[ص ۱۰۴]

پس از توصیف مجالس روضه و تعزیه به نجوا با امام زمان (عج) برمی خیزد و از رسوایی ذاکران نزد ملت به
حضرتش شکایت می کند و می گوید:

ای صاحب زمانه! خود واقفی زاحوال
رسوا شدیم رسوا، در پیش جمله ملت
دانم اگر گذاری از غیب پای بیرون
جز اهل ذکر نبود، کس مستحق لعنت
یا باشد اهل منبر یا در شبیه خوان است
پس هر دو اهل ذکرند بر هر دوتاش رحمت
منبر مقام پاکی است، نبود به هر که لایق
جز آن که پاک باشد ز آلائش طبیعت
ای شیعه! داد و فریاد از دست ما تمامی
نتوان جواب گوئیم در خدمت پیمبر
هر بانی ای که بینند از دور در سلامند
شاید که وعده گیرد او را سال دیگر
گوید گهی به بانی، دیشب به خواب دیدم
دادت حسین مظلوم جامی زحوض کوثر
دیگر مخور تو غصه چون عاقبت به خیری
مولا مخاطبت کرد، فرمود ای برادر
چون گفت خواب جعلی، گوید رواست امسال
ده روز روضه خوانی از بهر زاد محشر
[ص ۱۰۵]

پس از آن که روضه خوان، موافقت بانى را برای تشکیل مجلس روضه در ده شب جلب کرد، به او پیشنهاد مى کند: چون ((بنده زاده اشعار محتشم)) کاشانى را از بر دارد، چنانچه ((مصلحت بدانى)) او را همراه خود بیاورم و شما برای ((تشویق کردن او)) در پایان مجلس ((دو تومان)) ارزانی اش کنید. آن گاه در شب موعود، پیش از اتمام منبر خود، این گونه فرزندش را به مردم مى شناساند که بلى:

من خود به خواب دیدم، کامد حسین مظلوم

گفتا به بنده زاده بالله إنت ذاکر

در ادامه، تاج واعظ رفتار صاحبخانه را به نقد مى کشد و انگیزه او را از برپایی مجلس روضه برملا مى کند:

ای تاج واعظ! اکنون برگو ز حال بانى

ذاکر که گشت معلوم حالش به شهر و کشور

بانى است را توقع کاندر همه مجالس

ذاکر کند دعایش کاقاست از همه سر

اما صاحبخانه به دعا در حق خود منحصر خرسند نمى شود، مگر روضه خوان، عیال و فرزند و نوکر و ... او را

هم دعا کند. با این همه، کار با خواندن يك روضه و دعای ختم مجلس به پایان نمى رسد، زیرا:

این روضه خوان مسکین خوانده است روضه را نقد

پولش بمانده نسیه تا روز حشر اکبر

در اصفهان به ذاکر دادند پول قلبى

آن هم نمود دعوت جمعى به روز دیگر

وقتی مجلس مهیا شد و روضه خوان بر منبر قرار گرفت، ابتدا صاحبخانه را به سبب پرداخت پول قلبى رسوا

کرد و بعد دعاهای خود را این گونه پس گرفت:

من گفته بودم الحق، اموات او بیامرز

الحال گویم او را کن همنشین کافر

من گفته بودم او را کن عاقبت به خیرش

اکنون بگویم او را بنمای عاقبت شر

گفتم عیال او را مخصوص کن به عصمت

گویم سلیطه گردان با خواهران و دختر

گفتم بده به بانى یا رب تو طول عمرى

اکنون بگویم او را یا رب ز این جهان بر

این بود حال ذاکر، این است حال بانى

تا چون کنند با هم فردا بر پیمبر

[ص ۱۷۰]

رفتار حاضران در مجالس روضه خوانى، حدیثى دیگر است. معقول ترین آن ها کسانی هستند که بر سر خوش خوانى و بدخوانى روضه خوان با هم به جدال بر مى خیزند. گروه دیگر، جماعت سیه کارى هستند که همواره مترصد انجام دادن ناشایست اند و بالاخره قومی دیگر در کمین نشسته اند تا در مجال مناسب، کالایی از خانه صاحب مجلس به یغما برند.

و ان دیگری بگوید: دیدم میان دسته

يك خوشگلی که مى خواند اشعار ملا شعبان

اما اگر نمى بود در موسم مصیبت

می پختم آن جوان را، وان کار بود آسان
وان دیگری بگوید: حالت دگر ندارم
از بس که چای خوردم در منزل علی خان
همی خوردم و بگفتم چایی به من ندادید
يك سینی هم آن جا دزدیدم از میانشان
وان دیگری بگوید يك جفت كفش تازه
من هم زدم از آن ها با بادگیر غلیان
وان دیگری بگوید گر گریه ام نیاید
اخ تف به چشم مالم تا تر شوند مزگان
[ص ۱۰۷ - ۱۰۸]

تاج واعظ در پی ریشه یابی علل این همه نابهنجاری در رفتار دینی مردم و اجرای مراسم و مناسک برخاسته از پاره ای سنت ها که با جوهره دین قرابت چندانی نداشت، نبود. از عالم نقادی چون او بعید به نظر می رسد که در دستیابی به ریشه ها، تکاپویی نکرده باشد. شاید مصلحت خود را در آن می دید که با نهادهای بارز استبداد و پاسداران جهل و خرافه درگیر نشود. به طور کلی، تاج واعظ مانند بسیاری از ((رعایای ایرانی)) بسیار محافظه کار و مسالمت جو بود و از برخوردهایی که موجب دردسر می شد، کناره می گرفت و سلامتی را در برکناری می دید. ((۲۵))

((اگر به واسطه غرض، کسی به شما بهتان زد و حکومت وقت و محل شما را احضار کرد، ملاحظه کنید که اگر میل حکومت به تحقیق مطلب است، با طرف خود گفت و گو نمایید و اگر میل حکومت را به این دیدید که باید به تقصیر نکرده اعتراف کنید، فوراً خود را مقصر کنید که اگر خود را مقصر نکنید، شما را مقصر خواهند کرد، چرا که ((میل الحاکم خیر من إلف شاهد)) ((میل فرمانروا، بهتر از هزار گواه است)) و اطاعت امر حکومت واجب است و استدلال آن ها به این آیه کریمه است که:
((اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم)) (([۲۶] خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را نیز اطاعت کنید)). و حکومت خود را اولی الامر می داند.)).

تاج، واقعه ای دیگر از مراسم عاشورا را برای خواننده کتاب خود به گونه ای توصیف می کند که نشان می دهد روح استبداد و نادانی، چگونه سایه سیاه خود را بر همگان پهن کرده بود و او در واکنش به چنین صحنه هایی، جز دریغ خوردن، کاری دیگر نمی توانست کرد:
((در زمان حکومت سلیمان خان صاحب اختیار، بنده هم در استرآباد بودم. چون روز عاشورا رسید، به اتفاق ایشان به مصلی رفته، قدری گذشت. دیدم دسته [سینه] زن وارد شدند و به این اشعار مترنم بودند، دسته ای می گفت و دسته ای جواب می داد:

کفتر باغ حیدرم. بقیه می خواندند: بقویقو، بقویقو.

پیش حسین نوکرم.

سینه زن عزا منم.

عاشق کربلا منم.

مست می محبتم.

مهر حسین شریتم.

تا رسیدند مقابل حکومت. به این اشعار مترنم شدند:

السلام علیک، السلام علیک. شاه سلام علیک، قبله سلام علیک. از رود پی آمدیم، شاه سلام علیک.

قدر دیگر هم سینه زدند و گریه نمودند و سلطان اسلام را با حکومت دعای خیر نمودند. آن وقت از اهل ذکر، منبر رفته، عزاداری کاملی شد. در ختم مجلس سید محترمی که تهران هم دیده بود و خود را کامل ترین اهل منبر آن عصر می دانست، بر منبر برآمد. هرچه از لطایف گفتار داشت، به کار برد و مجلس نگرفت. در بین روضه نیرنگی به خاطرش رسید که طفلی را از میان زنان بردارد و بلند کند که این علی اصغر است. از منبر به زیر آمده، طفلی را از آغوش مادر ربوده، بالای منبر برد و بلندش نمود که این قسم سیدالشهدا علی اصغر را بلند کرده بود که ناگاه آن طفل از ترس شاشید. دیگر چه عرض کنم که چه شد. تمام خلق روز عزا از خنده مردند.

تاج واعظ! در عزای شاه، قلا شوی چرا؟!!

ورتو را نبود هنر، اطوار او باشی چرا؟!!

شاید آن طفل از مهابت روی ذاکر ... بوده

این کلمه اطوار زشت از بهر قلا شوی چرا؟!!

[ص ۱۵۱ - ۱۵۲]

دست آخر، تاج واعظ علل و اسباب این همه اطوار زشت را مانند بیشتر کسانی که در محیط استبداد می زیند و براساس الگوی رایج حوالت دادن همه چیز به تقدیر و سرنوشت از پیش نوشته شده، سخن از حاصل تجربه زندگی خویش به میان ما آورد و به درستی متذکر می شود:

((از تجربه ای که در عمر خود نمودم، معلوم گردید که هیچ چیز شرط چیزی نیست. نه علم را مایه عزت

دیدم و نه جهل را اسباب ذلت. بسی از اهل کمال را در کمال پریشانی و بی نانی دیدم و بالعکس. باز اشخاص باهنر را با زیب و فر دیدم و بی هنر را گرسنه و مضطر، ولی واقعه يك نفر از خاطر نمی رود و نمی زبید اسم برم.

این بیچاره از اهل منبر است و گویا الف ب نخوانده. از کمالاتش این است: ... ختم مجلس فاتحه بود. بالای منبر رفته، گفت: ایهاالناس! حال که ذاکرین از بی اعتباری دنیا می گویند، خوب است من هم قدری از بی اعتباری آخرت بگویم. مجلس دیگر گفته بود که در وحدت واجب الوجود صحبت کردن هنری نیست. شخص با اطلاع، آن است که در کثرت واجب الوجود صحبت نماید. دیگر گفته بود: سنان بن انس آمد با نیزه شصت ذرعی. می گفتند که نیزه شصت ذرع، ممکن نمی شود. گفته بود: حدیث دیده ام که او را جبرئیل از بهشت آورده بود ... دیگر گفته بود: وقتی که حر، خدمت سیدالشهدا آمد، حضرت فرمودند: از برای حر، قلیان بیاورید و تا آن وقت کسی در حضور حضرت قلیان نمی کشید، مگر حر بن یزید ریاحی ... این مختصری از مفصل بود. با این حرف های کفرآمیز و بی سواد، چندی قبل که مرحوم شد، قریب سی هزار تومان تروک او بود و مردم او را ستایش می کردند و می گفتند: نوکر ساده مولاست و نظر کرده حضرت است و خدا می داند که چقدر در حال حیات احترام و دخل داشت.))

تاج واعظ! حیرت اندر حیرت اندر حیرت است

کین چه بازی زیر چرخ است و چه سر و حکمت است

عافل کامل به رنج و جاهل غافل به گنج

عبرت اندر عبرت اندر عبرت است.

[ص ۱۵۹ - ۱۶۰]

پی نوشت ها:

*. پژوهشگر سازمان اسناد ملی ایران.

۱. میرزا حسین نوری (محدث نوری)، لولو و مرجان، چاپ اول، (پی جا، انتشارات نور، بی تا) ص ۲ - ۸.

۲. عبدالله مستوفی، شرح زندگانی من یا تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه، چاپ سوم، (تهران،

انتشارات زوار، ۱۳۷۱ ش) ج ۱، ص ۲۲۵.

۳. همان، ص ۲۷۶ - ۲۷۷.

۴. ایرج افشار (مقدمه و فهرس)، روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه، چاپ پنجم، (تهران، انتشارات امیرکبیر،

۱۳۷۹ ش) ص ۲۰۳.

درباره تعداد تقریبی مجالس سوگواری ماه محرم در پایتخت، بنگرید به: دوستعلی خان معیرالممالک،
یادداشت هایی از زندگانی خصوصی ناصرالدین شاه، چاپ سوم، (تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۷۲ ش)، ص

۶۴. همچنین برای آگاهی از شمار مجالس روضه خوانی در تمام ماه های سال بنگرید به:

انسیه شیخ رضایی - شهلا آذری (به کوشش)، گزارش های نظمیه از محلات طهران، چاپ اول، (تهران،

انتشارات سازمان اسناد ملی ایران، ۱۳۷۲ ش)، ج ۱ و ۲، بیشتر صفحات.

۵. یادداشت هایی از زندگانی ...، ص ۴۶.

برای آگاهی از جزئیات مراسم روضه شاهانه، بنگرید به: روزنامه خاطرات ناصرالدین شاه در سفر سوم

فرنگستان، به کوشش دکتر محمد اسماعیل رضوانی - فاطمه قاضیها (به کوشش)، چاپ اول، (تهران،

انتشارات سازمان اسناد ملی ایران، ۱۳۷۳ ش)، ج ۳، ص ۴۱۴ - ۴۳۳.

۶. مرحوم شیخ آقابزرگ تهرانی، صاحب الذریعه الی تصانیف الشیعه از تاج واعظ به عنوان مولف دو کتاب به

شرح زیر در الذریعه نام برده است:

الف) دره التاج: مقتل فارسی کبیر منثور و منظوم من المراثی و غیره، للمولی الملقب بتاج الواعظین

النیشابوری، طبع بایران [ج ۸، ص ۹۴].

ب) دره التاج و مرقاه المعراج، فارسی فی المواعظ، لمیرزا محسن تاج الواعظین، طبع فی تفریس، ۱۳۲۴ ق]

ج. ۸، ص ۹۵]

ظاهرا مرحوم آقابزرگ در نقل مشخصات کتاب مزبور اشتباه کرده است؛ زیرا آن دو کتاب نام برده شده در

الذریعه، یکی بیش نیست. مگر این که پس از چاپ اول کتاب در بادکوبه، در حیات مولف یا پس از درگذشت

او، کتاب مزبور طبق مشخصات مندرج در الذریعه یک بار در ایران و بار دیگر در تفریس به چاپ رسیده باشد.

مرحوم خانباها مشار نیز در فهرست خود دو چاپ به شرح زیر برای دره التاج بیان کرده، اما از ایران به عنوان

محل چاپ نامی نبرده است:

دره التاج و مرقاه المعراج (در مواعظ و مقتل)، تاج السلطان تاج الواعظین محسن نیشابوری، تفریس، ۱۳۲۴

ق. باکو، ۱۳۲۴ ق. بنگرید به: خانباها مشار، فهرست کتاب های چاپی فارسی از آغاز تا آخر سال ۱۳۴۵،

چاپ اول، (تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۲ ش)، ج ۱، ص ۱۴۰۳.

ناگفته نماند مرحوم مشار کتاب یا نشریه دیگری با این مشخصات برای تاج واعظ برشمرده است:

رهبر سخن، قسمت دوم، سال سوم، تاج الواعظین میرزامحسن نیشابوری، بادکوبه، ۱۳۲۷ ق، سربی،

جیبی، ۱۱۷ صفحه، بنگرید به: فهرست کتاب های چاپی فارسی...، ج ۲، ص ۱۸۰۳.

۷. روح الله خالقی، سرگذشت موسیقی ایران، چاپ سوم، (تهران، انتشارات صفی علیشاه، ۱۳۶۷ ش) ص

۳۵۵.

۸. تقی بینش، تاریخ مختصر موسیقی ایران، چاپ اول، (تهران، نشر آدوین، ۱۳۷۴ ش) ص ۱۷۹.
۹. مهدی ستایشگر، نام نامه موسیقی ایران زمین، چاپ اول، (تهران، انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۶ ش) ج ۳، ص ۱۲۹.
۱۰. استوانه حافظالاصوات یا فنوگراف، دستگاہی بود که پیش از رواج گرامافون در ایران از آن استفاده می شد. در این وسیله، صدا بر روی استوانه هایی از جنس موم ضبط می گردید. (توضیح از آقای شهرام آقایی پور).
۱۱. نام نامه موسیقی ...، ص ۱۲۸.
۱۲. سرگذشت موسیقی ایران، ص ۳۵۶.
۱۳. همان، ص ۳۵۷.
۱۴. همان، ص ۳۵۶.
۱۵. نام نامه موسیقی ...، ص ۱۲۹.
۱۶. ایرج افشار، به نقل از دکتر عباس زریاب خویی، ((گردش نوز)) مجله یغما، دوره ۲۱، ۱۳۴۷ ش، شماره ۴ (تیرماه) ص ۲۱۶.
۱۷. منظور کمپانی رژی است که در آن ژ به ج تبدیل شده است.
۱۸. منظور میرزای شیرازی است که استعمال توتون و تنباکو را تحریم کرد.
۱۹. درباره وبای آن سال بنگرید به: روزنامه خاطرات عین السلطنه (قهرمان میرزا سالور)، به کوشش مسعود سالور، ایرج افشار، چاپ اول، (تهران، انتشارات اساطیر، ۱۳۷۴ ش) ج ۱، ص ۴۸۲ - ۴۸۷.
۲۰. ((مدارس دارالفنون بر باد دهنده ... است، نه تعلیم سیاسی ناپلیون. جز این که به سوی خارجه خارج شوند [... ص ۱۷۵]).
۲۱. اعراف (۷) آیه ۳۲.
۲۲. منظور میرزا رضای کرمانی، کشنده شاه است.
۲۳. درباره شاه دوستی ایرانیان ساکن در قفقاز، می توان به استقبالی که از شاه در حین سفر به فرنگ از او به عمل آوردند، اشاره نمود. برای آگاهی از تفصیل ماجرا بنگرید به: روزنامه خاطرات ناصرالدین شاه در سفر سوم، ص ۱۰۸ - ۱۰۹.
۲۴. اعتمادالسلطنه از تعزیه ای یاد می کند که آن را ((به قدری رذل کرده اند ... که ... نه نشان سلطنت بود این عمل و نه ایام تعزیه سیدالشهدا مقتضی این حرکات را داشت)). بنگرید به: روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه، ص ۱۳۲.
۲۵. به دریا در، منافع بی شمار است
- اگر خواهی سلامت، در کنار است(سعدی)
۲۶. نسبا (۴) آیه ۵۹.

منابع

- افشار، ایرج (به کوشش)، روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه، چاپ پنجم، (تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۹

- ش).
- بینش، تقی، تاریخ مختصر موسیقی ایران، چاپ اول، (تهران، نشر آدوین، ۱۳۷۴ ش).
- خالقی، روح الله، سرگذشت موسیقی ایران، چاپ سوم، (تهران، انتشارات صفی علیشاه، ۱۳۶۷ ش).
- رضوانی، اسماعیل و قاضیها، فاطمه (به کوشش); روزنامه خاطرات ناصرالدین شاه در سفر سوم فرنگستان، چاپ اول، (تهران، انتشارات سازمان اسناد ملی ایران، ۱۳۷۳ ش)، ج ۳.
- ستایشگر، مهدی، نام نامه موسیقی ایران زمین، چاپ اول، (تهران، انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۶ ش) ج ۳.
- شیخ رضایی، انسیه - آذری، شهلا (به کوشش)، گزارش های نظمیه از محلات طهران، چاپ اول، (تهران، انتشارات سازمان اسناد ملی ایران، ۱۳۷۲ ش).
- مستوفی، عبدالله، شرح زندگانی من یا تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه، چاپ سوم، (تهران، انتشارات زوار، ۱۳۷۱ ش).
- مشار، خانابابا، فهرست کتاب های چاپی فارسی از آغاز تا آخر سال ۱۳۴۵، چاپ اول، (تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۲ ش).
- معیرالممالک، دوستعلی خان، یادداشت هایی از زندگانی خصوصی ناصرالدین شاه، چاپ سوم، (تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۷۲ ش).
- نوری (محدث نوری)، میرزا حسین، لولو و مرجان، چاپ اول، (بی جا، انتشارات نور، بی تا).